

گوشه‌ای از مبادلات علمی ایران و هند حکیم علوی خان شیرازی

فرید قاسملو*

مؤلف، این مقاله را به روح آرامش یافته دوست خود مرحوم
دکتر محمد فاروق فرقانی تقدیم می‌نماید.

چکیده

بررسی تاریخ روابط اجتماعی بین دو سرزمین ایران و هند بسیار مهم است چرا که سرزمین هند نقش بسیار مهمی در ورود بخشی از علوم نوین به ایران داشته است. اما، این موضوعی است که کمتر بدان پرداخته شده و کمبود در دو عامل ما را با مشکل‌هایی برای بررسی در این زمینه روبرو می‌سازد. این دو عامل عبارتند از: ۱. نبود تک‌نگاری‌هایی متعدد برای بررسی تاریخ علوم در هند و ارتباط آن با ایران. ۲. نبود تئوری‌هایی برای بحث و بررسی در این زمینه. مقاله حاضر به بهانه بررسی و نگاهی به زندگی حکیم علوی خان شیرازی، کوششی دارد برای اندکی رفع این کمبودها.

کلیدواژه: حکیم علوی خان شیرازی، پزشکی، تاریخ، تاریخ علوم اسلامی.

در دوران طولانی حکومت سلسله بابری بر سرزمین هند (از حدود سالهای ۹۳۰ تا حدود ۱۲۵۰ ق) زبان و ادب فارسی جایگاه ویژه‌ای در این سرزمین پیدا کرد و به تعبیری دیگر، این دوره نقطه اوج گسترش زبان فارسی در شبه‌قاره به حساب می‌آید. عوامل این اقبال هرچه که باشد؛ از جمله، زندگی اجباری (= تبعید) چند تن از

پادشاهان این سلسله در ایران (از جمله همایون، فرزند بابر)، تسلط زنان ایرانی تبار بر دربار (از جمله نورجهان، همسر جهانگیر) یا هر علت دیگر، به نظر نویسنده این سطور روابط فرهنگی ایران و هند موضوعی است که دوباره و از نو باید بدان پرداخته شود. از چند منظر، بررسی وضع زبان فارسی در سرزمین هندوستان برای پویندگان و علاقه‌مندان تاریخ علم در ایران بسیار مهم است (در این میان، موضوع‌های بسیار مهم دیگر، چون ادبیات و نقاشی و... را به کناری می‌نهیم و تنها از دید تاریخ علم به این مقوله نگاهی می‌افکنیم). نوع و مقدار ادبیات علمی که به زبان فارسی در سرزمین هند پدید آمده لازم، بلکه واجب می‌سازد تا با وضع تئوری‌هایی، و پرداختن هرچه بیشتر و عمیق‌تر به روابط علمی دو سرزمین ایران و هند به بررسی دو سویه این ارتباط پرداخت.

به عنوان مقدمه، نویسنده این سطور مایل است تا با طرح سوالاتی به برجسته‌تر کردن بخش‌هایی از موضوع‌های مورد علاقه خود در بررسی رابطه علمی بین ایران و هند بپردازد. باید امیدوار بود تا با طرح سوالاتی از این دست و با پرداختن به پاسخ‌گویی به این سوالات گامی در جهت روشنی بخشیدن به ماجرای تکوین علوم در ایران برداشته شود. سه نمونه از این سوالات، به شرح زیر هستند:

۱. علت بوجود آمدن ادبیات علمی گسترده و حجیمی به زبان فارسی در هندوستان چیست؟ این موضوع بویژه در درجه نخست در عرصه دانش پزشکی و پس از آن در عرصه ستاره‌شناسی قابل بررسی است. قابل توجه است که حجم مجموعه وسیعی از آثار پزشکی و نجومی تألیف شده در هندوستان از حجم همتایان ایرانی آنها بسیار بیشتر است.

۲. ماجرای مهاجرت بسیاری از ایرانیان به هند (که در میان آنها علاوه بر شعرا و ادبا پزشکان و ستاره‌شناسان و رویهم رفته دانشمندان بسیاری نیز وجود داشته است) چه تأثیری بر وضع علوم در ایران داشته است؟ آیا این مهاجرت، باعث آشنایی بخشی از جامعه ایرانی با پاره‌ای از مظاهر علوم جدید نشد؟

۳. ناظر به سوال شماره ۲ می‌توان این سوال کلی‌تر را هم مطرح کرد که آیا اصولاً سرزمین هندوستان «پیل» یا عاملی برای ورود بعضی از دانسته‌های علوم جدید به ایران نبوده است؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ، میزان این نقش چقدر است؟ این، موضوعی است که تاکنون کمتر بدان پرداخته شده اما این را می‌دانیم که چنین فرضی دستکم در مورد دانش ستاره‌شناسی (تا حد و اندازه‌ای) وجود دارد.

ناظر به سوال دوم، در اینجا قصد آن داریم که به گزارشی کوتاه از زندگی یکی از پزشکان ایرانی که مهاجرتی نیز به سرزمین هند داشت بپردازیم. در مورد این شخص، نکته مهمی که وجود دارد تأثیری است که او (به نوشته چند تن از پژوهشگران ایرانی) به طور ناخواسته بر تاریخ ایران داشته است. مولف این سطور، خود با این نظر (که در ادامه به آن خواهیم پرداخت) موافق نیست. اما مایل است به عنوان مطرح کردن بخشی کوچک از روابط فرهنگی میان ایران و هند به بررسی زندگی حکیم علویخان شیرازی بپردازد.

محمد هاشم بن محمد هادی بن مظفر شیرازی مشهور به حکیم علویخان شیرازی پزشک و نویسنده ایرانی مقیم هند در سال ۱۰۸۰ قمری در شیراز متولد شد. او فرزند خانواده‌ای بود که پدران آنها جملگی پزشک و متوطن در شیراز بودند. این خانواده، چند نسل قبل از تولد محمد هاشم از خراسان به شیراز کوچک کرده بودند. پدر او، محمد هادی، پزشک و شاعری اهل شیراز بود^۱ و محمد هاشم دانش پزشکی را از او و از میرزا لطف‌الله شیرازی و نیز آخوند مسیحایی فسایی از دیگر پزشکان شیرازی آموخت.^۲ مدت کوتاهی پس از مرگ محمد هادی در شیراز در سال ۱۱۰۷ قمری محمد هاشم به هند کوچید و در سال ۱۱۱۱ قمری، در آخرین سالهای حکومت طولانی اورنگ زیب (سلطنت ۱۰۶۸ تا ۱۱۱۸ قمری) به هند وارد شد. نظر به وسعت فراوان دانش پزشکی به سرعت جایگاه رفیعی نزد پادشاهان تیموری هند، اورنگ زیب و چند پادشاه پس از او پیدا کرد. شاه عالم بهادر شاه اول فرزند اورنگ زیب (سلطنت ۱۱۱۸ تا ۱۱۲۴) به او لقب علویخان داد.^۳ در دوره‌ای بین پایان حکومت شاه عالم تا بخشی از دوران حکومت محمد شاه از محمد هاشم خبر زیادی نداریم. اما این را می‌دانیم که موفق شد تا محمد شاه را از بیماری سختی برهاند و بر این اساس محمد شاه به او لقب معتمد الملوک به همراه دستمزدی گزاف داد و دستور داد مقرری سالانه هنگفتی برای او معین شود.^۴ ده سال پایانی حکومت محمد شاه مقارن سلطه کامل نادر شاه افشار بر هند شد و پس از آنکه نادر دهلی را در سال ۱۱۵۱ فتح کرد و آوازه شهرت محمد هاشم را شنید او را به عنوان پزشک مخصوص خود برگزید. در این زمان تقریباً چهل سال از اقامت محمد هاشم در هند می‌گذشت. در دوران کوتاه پس از پیوستن محمد هاشم به نادر در سال ۱۱۵۱ قمری، تا هنگامی که حکیم علویخان در قزوین از اردوی نادر جدا شد تا به سفر حج برود، به لطف نوشته‌های عبدالکریم کشمیری (مورخ هندی و دوست

و همراه محمدهاشم در سفر حج که نقل زیادی از محمدهاشم در کتابش، بیان واقع، دارد) آگاهی‌های بسیاری درباره محمدهاشم در دست داریم. بر این اساس می‌دانیم که محمدهاشم پس از مداوای نادر از یک بیماری در دربار او از موقعیت ممتازی برخوردار شد و مورد احترام نادر قرار گرفت. بنا به نوشته کشمیری در بیان واقع،^۵ محمدهاشم یکی از ۵ نفری بود که در نوروز سال ۱۱۵۳ قمری از نادر بیشترین هدیه را دریافت کرد. در اواسط سال ۱۱۵۴ قمری نادر وارد قزوین شد و محمدهاشم که از نادر قول گرفته بود به شرطی بیماری او را مداوا می‌کند که پس از بهبودی شاه اجازه سفر به حج داشته باشد، از نادر اجازه گرفت تا این سفر را انجام دهد.^۶ محمدهاشم و عبدالکریم کشمیری در اواخر سال ۱۱۵۴ قمری وارد مکه شدند.

رابطه محمدهاشم و نادر از دید رابطه پزشک - بیمار بسیار مورد توجه تاریخ‌نگاران معاصر ایرانی قرار گرفته و به نظر می‌رسد درباره آن اغراق نیز شده باشد. به نوشته کشمیری^۷ بر اساس آنکه محمدهاشم بیماری نادر را به خوبی شناخته بود و با رژیم‌های غذایی مناسب به درمان آن می‌پرداخت مدتی پس از جدا شدن محمدهاشم از نادر و ترک این دستور غذایی از سوی نادر بیماری او برگشت و نادر به محمدهاشم دستور داد تا به نزد او برگردد. کشمیری درباره اینکه چرا محمدهاشم به این دستور نادر توجه نکرد سکوت کرده است اما این را می‌دانیم که محمدهاشم اقامت خود در مکه را ناتمام نگذاشت و تنها پس از اقامتی طولانی در این شهر و سپس سفر به یمن در یک سفر دریایی از طریق بندر مدرس وارد هند شد و در اواسط سال ۱۱۵۶ قمری وارد دهلی شد.^۸ این هنگام، آخرین سالهای حکومت محمدشاه (که پس از فتح دهلی به وسیله نادر و به توسط او همچنان به عنوان پادشاه هند ابقا شده بود) می‌بود. در همین زمان، نادر در شمال غرب ایران مشغول جنگ با سپاه عثمانی بود. باقی عمر محمدهاشم در دهلی سپری شد و او در پنجم رجب سال ۱۱۶۲ قمری در همین شهر فوت کرد و به خاک سپرده شد. بر اساس نوشته کشمیری^۹ محمدهاشم طی بیست سال پایانی عمر خود به مرض سل مبتلا بود.

اگرچه محمدهاشم مدتی پزشک مخصوص نادر بود و اگرچه توجه و درایت او باعث شد تا نادر از وضع روحی آرامتری برخوردار شده و به نوشته کشمیری تا مدتی دستورات بی‌رحمانه کمتری صادر کند.^{۱۰} اما مولف این سطور نمی‌تواند به طور کامل با نظر کسانی موافق باشد که جدا شدن او از اردوی نادر را رخداد عظیمی در تاریخ ایران

می‌دانند؛ رخدادی که «باعث خشونت نادر، صدور دستورات بی‌رحمانه از سوی او، خشم اطرافیان، قتل نادر به وسیله اینان و در نتیجه حرکت سلسله افشاریه به سوی زوال» ترسیم شده است.^{۱۱}

یکی از نوادگان محمدهاشم به نام محمدحسین هادی عقیلی علوی شیرازی که خود او نیز پزشک و نویسنده مشهوری بوده است گزارشی از دودمان محمدهاشم ارائه داده است که تا دو نسل پیش از محمدهاشم درست و کامل است. اما در ادامه،^{۱۲} عقیلی شیرازی به نحو اغراق آمیزی این دودمان را تا حضرت سلیمان ادامه داده است. این نوشته عقیلی فارغ از جنبه‌های اغراق آمیز آن احتمالاً دلیلی بر ادامه شهرت محمدهاشم سالها پس از مرگ بوده است. همانند بسیاری از ایرانیان مهاجر به هند محمدهاشم شعر نیز می‌سروده و بر این اساس نام او به بسیاری از تذکره‌های شاعران فارسی‌گوی هند راه یافته است. از میان این اشعار احتمالی تنها ۴ بیت به نقل از کشمیری باقی مانده و در تمامی تذکره‌های دیگر تکرار شده‌اند.^{۱۳}

محمدهاشم نویسنده پرکاری بوده است، اگرچه هنوز فهرست جامعی از آثار او وجود ندارد. در عین حال، در بعضی موارد آثار او و نواده‌اش، عقیلی خراسانی با یکدیگر درهم آمیخته و به یکدیگر نسبت داده شده‌اند. همچنین، به نظر می‌رسد تعدادی از آثار او هنوز به طور کامل شناسایی نشده‌اند، چراکه از میان آثار متعددی که از او دانسته شده، تنها معدودی به دست آمده‌اند.^{۱۴} آثار موجود محمدهاشم را می‌توان به دو دسته آثار فارسی و آثار عربی تقسیم نمود. آثار عربی او عبارتند از رساله فی علم الموسيقى و کتاب فی احوال اعضاء النفس.^{۱۵} مهمترین اثر فارسی او نیز جامع الجوامع نام دارد (که البته به نام مجمع الجوامع نیز معرفی شده است). به نوشته کشمیری^{۱۶} این کتاب مجموعه‌ای کامل و بی‌نظیر درباره پزشکی بوده است. جامع الجوامع کتابی بزرگ و شامل ۵ کتاب جدا از هم بوده که نام سه کتاب از آن یعنی ذخایر التراکیب، مخزن الادویه و خلاصة الحکمه را می‌دانیم.^{۱۷} این کتاب ناتمام ماند و مدتی پس از فوت محمدهاشم، محمدحسین هادی عقیلی علوی شیرازی آن را به پایان رساند.^{۱۸} شفاء البدن نام دیگر کتاب علوی‌خان در زمینه پزشکی است. این کتاب به زبان اردو ترجمه شده و به چاپ رسیده است.^{۱۹} علاوه بر اینها یک کتاب دیگر به نام رساله حمیات نیز به محمدهاشم منسوب است که درباره تب‌ها است.^{۲۰} اما این احتمال نیز وجود دارد که این کتاب جزئی از رساله مجمع الجوامع او باشد.^{۲۱}

پی‌نوشت‌ها

۱. کشمیری، ص ۲۴۸.
۲. همان، همانجا.
۳. همان، ص ۲۵۱.
۴. از جمله محمد هاشم را به لقب شته‌زاری نیز ملقب نمود. نک: همان، همانجا.
۵. همان، صص ۵۸-۵۷.
۶. همان، ص ۱۱۳.
۷. همان، صص ۱۷۲-۱۷۳.
۸. همان، صص ۱۵۵-۱۵۶.
۹. همان، ص ۲۵۳.
۱۰. همان، ص ۱۷۲-۱۷۳، نیز مقایسه کنید با الگود، ص ۴۶۶.
۱۱. از جمله نک: سرمدی، ج ۲ بخش ۱، ص ۱۰۰ و تاجبخش، ج ۲، ص ۵۰۷.
۱۲. عقیلی شیرازی، فصل ۱۴.
۱۳. کشمیری، ص ۲۵۳؛ صباکوپاموی، صص ۵۵۸-۵۵۹؛ آفتاب رای لکهنوی، ص ۴۲؛ سندیلوی، ص ۱۵۶.
۱۴. در این زمینه، نک: حسنی، ج ۶، ص ۳۶۴.
۱۵. بروکلیمان، ذیل ۲، ص ۶۲۶.
۱۶. کشمیری، ص ۲۵۱.
۱۷. برای آگاهی از این نامها نک: منزوی، ج ۱، ص ۶۸۹ و ص ۷۲۷-۷۳۰.
۱۸. کاظمی، ص ۲۸۱-۲۸۳.
۱۹. اخترراهی، ص ۳۲۲.
۲۰. کشاورز، ص ۲۲۰.
۲۱. برای گزارشی از آثار محمد هاشم نک: استوری، ج ۲، بخش ۲، ص ۲۷۴؛ منزوی، ج ۵، ص ۴۰۴۸؛ مُشار، ج ۴، ص ۴۷۹۱.

منابع

۱. آفتاب رای لکهنوی، تذکره ریاض العارفین، چاپ سید حسام‌الدین راشدی، اسلام‌آباد، ۱۹۷۶-۱۹۸۲.
۲. اخترراهی، ترجمه‌های متون فارسی به زبانهای پاکستانی، لاهور، ۱۹۸۶.
۳. محمدحسین هادی عقیلی علوی خراسانی شیرازی، قرابادین کبیر، چاپ تهران، ۱۹۶۰ میلادی، تجدید چاپ: تهران ۱۳۵۶ ش.
۴. سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه فرقانی، تهران ۱۳۷۱ ش.

۵. عبدالحی بن فخرالدین حسنی، نزهة الخواطر و بهجة السامع و النواظر، چاپ حیدرآباد، ۱۹۷۸.
۶. عبدالکریم کشمیری، تذکره بیان واقع، چاپ نسیم، لاهور ۱۹۷۰.
۷. نظام‌الدین احمد کاظمی، حکیم علوی خان که تألیفات کاتحقیقی جائزه، خدابخش لایبریری جرنل، سال ۴۵، ۱۹۸۸.
۸. احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، جلد ۱، اسلام‌آباد، ۱۳۶۱ ش.
۹. همو، فهرستواره کتاب‌های فارسی، جلد ۵، تهران ۱۳۸۰ ش.
۱۰. خان‌بابا مُشار، فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، جلد ۵، تهران، ۱۳۵۳ ش.
۱۱. محمد مظفر حسین گوپاموی، تذکره روز روشن، چاپ محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران ۱۳۴۳ ش.
۱۲. احمدعلی خان سندیلوی، تذکره مخزن الغرائب، چاپ محمدباقر، جلد ۴ لاهور، ۱۳۷۱ ش.
۱۳. محمدتقی سرمدی، پژوهشی در تاریخ پزشکی و درمان جهان از آغاز تا عصر حاضر، جلد ۲، تهران ۱۳۷۸ ش.
۱۴. حسن تاجبخش، تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران، جلد ۲، تهران ۱۳۸۰ ش.
15. F. Keshavarz, *a descriptive and analytical catalogue of Persian manuscripts in the library of the wellcome institute for the history of medicine*, London, 1986.
16. Carl Brockelmann, *Geschichte der arabischen Litteratur*, supplementband, Leiden, 1937, 1942.
17. C. A. Storey, *Persian literature*, a bio-biblio graphical survey. vol 12, pt 2. London 1971.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی